



چه عواملی باعث شده متفکران به سمت نظام‌سازیهایی کلان فکری نروند

یک عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی با بیان اینکه مسائل و موضوعاتی که اندیشمندان حوزه فلسفه، علوم انسانی و علوم اجتماعی مطرح کردند روایت‌های کلان هستند، گفت: این قبیل موضوعات همانند روایت‌های دینی و الهیاتی ماهیت تجربی ندارد، از همین رو نمی‌توانیم آن‌ها را مورد نقد و بررسی تجربی قرار بدهیم.

یک عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی با بیان اینکه مسائل و موضوعاتی که اندیشمندان حوزه فلسفه، علوم انسانی و علوم اجتماعی مطرح کردند روایت‌های کلان هستند، گفت: این قبیل موضوعات همانند روایت‌های دینی و الهیاتی ماهیت تجربی ندارد، از همین رو نمی‌توانیم آن‌ها را مورد نقد و بررسی تجربی قرار بدهیم.

دکتر سید جواد میری، دکترای جامعه‌شناسی و فلسفه علم و فارغ‌التحصیل از دانشگاه‌های سوئد و انگلستان درباره عناصر و مولفه‌هایی که به رشد علم در یک فرهنگ کمک می‌کند، به خبرنگار مهر گفت: برای بررسی این موضوع نیازمند بررسی دو جنبه در فرهنگ هستیم، یکی جنبه سخت‌افزاری علم و دیگری جنبه نرم‌افزاری آن. در توضیح جنبه سخت‌افزاری باید گفت در دنیای کنونی، علم در مجموعه‌های علمی؛ ای به نام «دولت ملی» قرار گرفته است. خوشبختانه یا متأسفانه امروز در دنیای زندگی می‌کنیم که دولت یا نظام‌های سیاسی به صورت تعریف شده در یک چارچوب سیاسی، تمام اضلاع جامعه را در اختیار خود قرار دارند و نظر و نقش خود را به جامعه تحمیل می‌کند. البته ممکن است شدت آن در بعضی کشورها بیشتر و در بعضی کمتر باشد. از همین رو افراد به دلیل روند مدرک‌گرایی حاکم بر جامعه، برای ورود به حوزه علم باید در ابتدا دوران ابتدایی، راهنمایی، دبیرستان و دانشگاه را به ترتیب طی کنند، هر کدام از این مراکز علمی برای به انجام رساندن ساز و کار خود نیاز به بودجه دارند و برای تأمین بودجه نیاز به دولت یا نهادهایی است که به گونه‌ای زیر نظر دولت هست یا حداقل دولت ساز و کارهای آنها را زیر نظر دارد.

وی در توضیح دلیل نرم‌افزاری فرهنگ گفت: علم شاید در قدیم حوزه‌های مختلفی نداشت یا در صورت وجود حوزه‌های مختلف، شاخه‌های بسیار گسترده‌ای نداشت، اما امروزه اگر کسی قصد ورود به یکی از زیرمجموعه‌های حوزه علمی داشته باشد باید حداقل 20-30 سال در آن حوزه کار کند تا بالاخره بتواند در یک شاخه تخصص پیدا کند، این در حالی است که هر کدام از نظام‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، دینی و ایدئولوژیک می‌تواند تأثیر بسزایی برای شکوفایی یا عدم شکوفایی نوعی از علم یا نوعی از بینش یا نوعی از فلسفه یا نوعی از نظریه پردازی داشته باشد.

این دکترای فلسفه علم در پاسخ به این سوال که آیا رواج فلسفه تحلیلی به معنای این است که در حال حاضر موضوعات فکری و فلسفی باید تخصصی‌تر پیگیری شوند، گفت: فلسفه تحلیلی (analytical philosophy) یکی از نحله‌های فلسفی در انگلستان و متأثر از فلسفه هگلی آلمان بود که افرادی مثل راسل، مور و... در شکل‌گیری این مکتب در مقابل مکتب ایده‌آلیسم تأثیر گذار بودند. این نوع نگرش در جغرافیای تفکر فلسفی در جهان امروز بود اما نه به این معنا که تمام فلسفه‌ها خود را زیرمجموعه فلسفه تحلیلی تعریف کنند. اتفاقاً مکاتبی وجود دارد که در مواردی با این نوع فلسفه در رقابت و تضاد هستند. به عنوان مثال می‌توانیم به فلسفه یا نحله اگزیستانسیالیست در اروپای غربی اشاره کنیم یا به فلسفه قاره‌ای که متأثر از افکار هایدگر و حتی نحله‌های دیگر است. جالب اینجاست کسانی که فلسفه قاره‌ای کار کرده‌اند فلسفه تحلیلی را فلسفه نمی‌دانند بلکه آن را تنها به عنوان یک ابزار و یک روش در فلسفه قبول دارند.

این دکترای جامعه‌شناسی ادامه داد: بعد از دهه 80 میلادی تحقیقات و تفکرات در حوزه علوم انسانی و فلسفه، اندیشمندان را به این سمت سوق داد که پایه‌ها و بنیان‌های مستحکم مدرنیسم را مورد تشکیک قرار دهند. در واقع مسائل و موضوعاتی که اندیشمندان حوزه فلسفه، علوم انسانی و علوم اجتماعی مطرح کردند روایت‌های کلان هستند. این قبیل موضوعات همانند روایت‌های دینی و الهیاتی ماهیت تجربی ندارد، از همین رو نمی‌توانیم آن‌ها را مورد نقد و بررسی تجربی قرار بدهیم. در واقع این موضوعات یک نوع روایت‌های کلان هستند که نمی‌توانند واقعیات را برای ما بیان کنند. از همین رو واکنش‌هایی تحت عنوان پست‌مدرنیسم یا فلسفه‌های پسا‌مدرنیسم مطرح شد که در این فلسفه‌ها صحبت از روایت‌های کلان وجود ندارد یعنی دیگر نمی‌توان در مورد انسان به صورت جهان‌شمول صحبت کرد بلکه تنها امکان دارد در مورد انسان در کشور آمریکا یا انسان در قرن بیستم و... صحبت به میان آورد. چنین خلأ فلسفی و متافیزیکی در تفکر فلسفی جهان امروز وارد شده که عملاً اجازه ورود و ظهور متفکرین کلان‌محور را نمی‌دهد.

این دانش آموخته دانشگاه های سوئد و انگلستان درباره ریشه های این خلأ فلسفی افزود: عده ای معتقدند ریشه های این اتفاق که در قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم رخ داده است به قرن شانزدهم و هفدهم میلادی در اروپای غربی مربوط می شود، زمانی که راه فلسفه، اخلاق و دین از هم جدا شد و هر کدام به مثابه یک پارادیم جدا با یکدیگر هیچ گونه ارتباط ارگانیکی نداشتند. این اتفاق باعث شد به مرور با یک گفتمان بسیار مستحکم به نام گفتمان علمی روبه رو شویم که نه بهره ای از عرفان داشت؛ نه اخلاق، راهی به سوی آن داشت و نه اجازه می داد که گفتمان های دینی در این منظومه خود را مطرح کنند. در نهایت فلسفه نیز راه خود را از آن جدا کرد.

میری یادآور شد: در قرن شانزدهم افرادی مثل دکارت و کانت به این جریان و به جداسازی این پارادیم های مختلف ولی مشترک المنافع کمک کردند، در مقابل یک اتفاق معکوس در ایران به وقوع می پیوست، در آن دوره ملاصدرا نحله عرفانی، فلسفی، فقهی، اخلاقی و دینی را در منظومه حکمت متعالیه به صورت یک کل مطرح و سعی کرد آنها را تبیین و تشریح کند. در صورتی که این حکمت بتواند با گفتمان های فلسفی رقیب در سطح جهانی و تفکر حکمی با اضلاع مختلف مورد مقایسه و تطبیق قرار گیرد، خواهد توانست جهان را در قرن بیستم مورد تأثیر خود قرار بدهد و این یکی از عواملی است که در گفتمان فلسفی-فکری ما متفکران نظام ساز مانند قرن های قبلی نداریم. در ایران هنوز به چنین مقطعی نرسیده ایم ولی زمینه های آن تا حدودی فراهم شده است به عنوان مثال افرادی مثل علامه طباطبایی، علامه جعفری و افرادی مثل شهید صدر یا مثل بدیع الزمان سعید نوری در ترکیه یا العطای در مالزی یا مالک بن النبی در الجزایر نشانه هایی از بروز و ظهور متفکرانی است که می توانند نظام سازی کرده و دارای نظام فکری منسجم باشند.

وی افزود: نکته دیگر که باعث عدم حضور متفکران نظام ساز در دوره جدید شده است نقش ایدئولوژی است. در اواخر قرن نوزدهم یعنی از زمانی که به مرور دین به حاشیه رانده شد در جریانات فکری و فرهنگی جهانی، بدیلی برای آن ساخته شد، در اروپای غربی و در امریکا و حتی در ایران و اقصی نقاط جهان این ایدئولوژی سعی می کند جایگزین کلان گفتمان دینی یا کلان گفتمان متافیزیکی شود در واقع می توان گفت تا قرن هجدهم و نوزدهم در اقصی نقاط جهان دین این نقش را بر عهده داشته است. یعنی آن روایت کلان معمولاً به وسیله دین، زندگی انسان را قبل از تولد تا بعد از مرگ و حتی در دنیای دیگر توضیح، تبیین و تشریح می کرد.

میری در پایان خاطرنشان کرد: پس از طی این دوره، ایدئولوژی سعی کرد خودش را جایگزین این کلان گفتمان ها کند. به همین دلیل در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ایدئولوژی های بزرگی در جهان ظهور می کند مثل لیبرالیسم، سوسیالیسم، کمونیسم، ناسیونالیسم، فاشیسم و اسلام گرایی که هر کدام سعی دارند آن روایت کلان را به عهده بگیرند، اما آرام آرام وقتی این ایدئولوژی ها در بین چند اردوگاه شرق و غرب مبارزه ایدئولوژیک انجام می دهند منجر به از میدان به در شدن سوسیالیسم در سطح جهانی می شود و بسیاری از متفکرانی که به گونه ای زندگی خود را با سوسیالیسم گره زده بودند سرخورده می شوند و از مارکسیسم به عنوان یک بدیل جهانی یاد نمی کنند بلکه به عنوان یک رویکرد فلسفی و جامعه شناسی نام می برند. این موضوع که بررسی نقد ایدئولوژی است یکی از مسائلی است باعث شده که متفکران دیگر به سمت نظام سازی های کلان فکری نروند.